

اروپای شرقی

پس از فروپاشی نظام کمونیستی

● نوشته: دکتر عباس تفضلی مقدم از: دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه بیرجند

● مقدمه:

قابل توجهی در مشی سیاسی کشورهای اروپای غربی و به ویژه در «جامعه اروپا» به وجود خواهد آورد.

پیش از تحولات جدید در اروپای شرقی، جامعه اروپا در راه رسیدن به یک توافق کلی برای ایجاد بازار مشترک داخلی با موفقیت پیش می‌رفت، و پیش‌بینی می‌شد که تا سال ۱۹۹۲ تحقق یابد. این خود فی‌نفسه کار مهم و قابل توجهی بود. اما انقلاب ضد کمونیستی، این برنامه را متوقف ساخت و مشکل جدیدی برای جامعه اروپا به وجود آورد؛ اینکه چگونه از رفم اقتصادی و سیاسی و دموکراتیزه کردن اروپای شرقی حمایت کند، بدون آن که از پیشرفتهایی که در راه وحدت اروپای غربی حاصل شده است چشم‌پوشد. افزون بر این، تعداد دیگری از کشورهای اروپائی مانند اتریش، سوئد، ترکیه، مالت و قبرس، از مدتها قبل خواستار عضویت در جامعه اروپا شده‌اند و کشورهای نروژ و فنلاند نیز قریباً تقاضای خود را تسلیم خواهند کرد. لذا با توجه به علاقه شدید کشورهای اروپای شرقی به پیوستن به این سازمان، مشکل جامعه اروپا چندین برابر خواهد شد.

یکپارچگی آلمان مشکل دیگری است که جامعه اروپا خواه ناخواه درگیر پیامدهای آن خواهد شد. به طور کلی مسئله انتقال و جابجایی سیستم اقتصادی و سیاسی اروپای شرقی، بسیار مهم‌تر از آن است که ناظران سیاسی تصور کرده‌اند و گرفتاری جامعه اروپا نیز از آن بزرگ‌تر.

در آستانه دگرگونی سیاسی در کشورهای اروپای شرقی، رویای آزادی والحاق این کشورها به غرب، همه را خوشحال و ذوق زده کرد. شور و شادی حاصل از سقوط کمونیسم ظاهراً مشکلاتی را که کشورهای این منطقه در راه ایجاد نظام اقتصاد آزاد و تشکیل رژیم‌های سیاسی دموکراتیک در آینده با آن روبرو خواهند شد تحت‌الشعاع قرار داد و به دست فراموشی سپرد. اما این احساس اینک در هر دو بخش اروپا فروکش کرده و دولتها، مؤسسات و انجمن‌های سیاسی و اقتصادی متوجه عمق قضیه و سنگینی بار موانع و مشکلات شده‌اند.

رویدادهای سال ۱۹۸۹ در اروپای شرقی، نه تنها اوضاع داخلی کشورهای این منطقه را تغییر داد، بلکه اوضاع بین‌المللی را دستخوش بحران و دگرگونی کرد. کشورهای اروپای شرقی بیش از پیش مایل به برقراری و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با غرب شدند و رژیم‌های جدید سعی کردند هر چه سریعتر از زیر نفوذ مسکو و اقتصاد متمرکز نوع سوسیالیستی آن‌ها و از مزایای سیستم اقتصادی غرب و تجارت آزاد بهره‌مند شوند. در این میان، بعضی از کشورها با استقبال گرم دول اروپای غربی و جهان غرب روبرو و از کمکهای آنان بهره‌مند شدند و برخی دیگر، هدف حملات تفرقه‌آمیز ملی‌گرایان و دیگر گروه‌های سیاسی و اقلیت‌ها قرار گرفتند. تاریخ نشان می‌دهد که ناسیونالیسم همواره نیروی عظیمی در کشورهای اروپای شرقی بوده و همچنان نیز نیرومند باقی مانده است. کمونیسم و سلطه شوروی هرگز نتوانست این ویژگی را نابود یا تضعیف کند، بلکه فقط آنرا زیر فشار قرار داد.

بعلاوه در اروپای شرقی، سازمانها و مؤسسات چند جانبه و بین‌المللی که تا حدودی موجب تضعیف ناسیونالیسم می‌گردد، همچون «جامعه اروپا» «شورای اروپا» و امثالهم به وجود نیامده بود یا اگر هم وجود داشت بیشتر به منظور حفظ نفوذ و سلطه شوروی بود و کشورهای عضو چندان اراده و نقشی در تصمیم‌گیریهای آن نداشتند. برای مثال می‌توان «شورای همکاری متقابل اقتصادی» و پیمان ورشو را نام برد که اینک از میان رفته است.

فروپاشی نظام کمونیستی در اروپای شرقی، سیستم امنیتی را که مبین سیاست شرق و غرب در طول چهل سال پس از جنگ جهانی دوم بود، به کلی متزلزل ساخت و اینک برپائی یک سیستم امنیتی جدید برای اروپا لازم به نظر می‌رسد. اگر قرار است اروپا یک پارچه و متحد شود، هر تصمیمی در مورد امنیت آن باید با حضور و شرکت تمام کشورهای اروپای شرقی باشد و گرنه هیچ نظامی در این زمینه استوار و مستدام نخواهد بود. از سوی دیگر، الحاق اروپای شرقی به غرب و شرکت آن در نظام امنیتی جدید، چالش‌های سیاسی مهم و

اوضاع سیاسی، اقتصادی اروپای شرقی پیش از تحولات اخیر

اصول سیاست و اقتصاد کشورهای اروپای شرقی تا سال ۱۹۸۹ - به مدت چهل سال - تحت نفوذ و سلطه اتحاد جماهیر شوروی سابق قرار داشت. برتری مسکو در چارچوب روابط دوجانبه یا چندجانبه کشورهای اروپای شرقی با شوروی به صورت‌های زیر ظاهر می‌شد:

۱- در نظر داشتن و محترم شمردن مقام شوروی به عنوان یک قدرت جهانی.

۲- تضمین قدرت شوروی در حدی که بتواند نقش اصلی را در تعیین سرنوشت آلمان و اروپا بازی کند.

۳- برخوردار شدن کشورهای اروپای شرقی از کمک و پشتیبانی شوروی، هرگاه مورد حمله نظامی غرب قرار گیرند.

۴- تأمین نیازهای اقتصادی شوروی توسط کشورهای اروپای شرقی.

هرچند از موارد فوق ظاهراً چنین استنباط می‌شود که اقتصاد و سیاست کشورهای اروپای شرقی یکسره تحت نفوذ و استیلای شوروی بوده و مسکو تسلط کامل بر شئون سیاسی و اقتصادی منطقه داشته است اما این، بدان معنی نیست که همه کشورهای منطقه، بدون استثناء زیر نفوذ شوروی قرار داشته‌اند یا اینکه اقتصاد و سیاست آنها کاملاً و به طور یکسان وابسته به نظام شوروی بوده است. در واقع، در پاره‌ای موارد برخی از این کشورها خط‌مشی متفاوتی را به ویژه در زمینه سیاست اقتصادی دنبال می‌کردند.^۱

تردیدی نیست که خطوط اصلی سیاست خارجی این کشورها به وسیله شوروی و حزب کمونیست آن کشور ترسیم و به وسیله رهبران دست‌نشانده شوروی به مورد اجرا گذاشته می‌شد. احزاب کمونیست، قدرت را در دست داشتند و صدای مخالفین به گوش مردم نمی‌رسید. تنها چیزی که از سوی رسانه‌های گروهی پخش و منعکس می‌گردید مطالبی بود که طرفداران

مطیع و منقاد شوروی و آماده پذیرش هرگونه تقاضا و پیشنهاد از جانب آن کشوره کرد.

با همه این احوال نمی توان گفت که واکنش همه کشورهای اروپای شرقی در برابر سیاست های شوروی یکسان بوده است. حمایت شوروی از این کشورها نیز به هیچ وجه رضایت خاطر مردم این منطقه را جلب نمی کرد بلکه برعکس، گهگاه باعث آشوب هائی می شد: لهستان - مجارستان - چک و اسلواکی.

تسلط شوروی بر منطقه هرچند به ظاهر با یک روش دوجانبه اعمال می گردید، با این وجود مسکو برای گسترش هرچه بیشتر نفوذ سیاسی و اقتصادی خود، به تشکیل سازمانها و مؤسسات چند جانبه ای پرداخت تا در مقابل سازمانها و اتحادیه های غرب نقش مخالف را ایفا کند. از آن جمله می توان پیمان ورشو را نام برد که در سال ۱۹۵۵ تشکیل گردید. پیمان ورشو عکس العملی بود در مقابل ورود آلمان غربی به ناتو، مشروعیت دادن به حضور نظامی شوروی در اروپا، و تضمین همکاری تمام نیروهای مسلح کشورهای عضو پیمان با نیروهای شوروی در زمان جنگ. پیمان ورشو به وسیله کمیته مشورتی سیاسی که از دبیران کل احزاب کمونیست کشورهای عضو تشکیل می شد طی جلساتی سیاست خارجی شوروی را تایید و کلیه پیشنهادهای آن را تصویب می کرد و اجراء منویات مسکو را توصیه و تلقین می نمود.

به ابتکار شوروی در سال ۱۹۴۹ شورای همکاری متقابل اقتصادی (CMEA) تأسیس شد ولی تاده سال کاری از پیش نبرد و بیش از نوشته ای بر کاغذ نبود. نیکیتا خروشچف سعی در تحکیم و تقویت این مؤسسه کرد تا شاید بتواند از این طریق طرحهای اقتصادی کشورهای عضو را در مقابل رشد سریع «جامعه اروپا» هماهنگ سازد و جوابی در برابر چالش سیاسی که توسط چین برانگیخته شده بود داشته باشد ولی در این کار موفق نشد و شورا هرگز نتوانست مقام یک جامعه اقتصادی چند جانبه همچون جامعه اقتصادی اروپا (EEC) را کسب نماید. برعکس مکانیسم های دیگری توسط این شورا به وجود آمد که کشورهای اروپای شرقی را هرچه بیشتر از اقتصاد جهانی جدا و منزوی ساخت.

تجارت بین کشورهای عضو شورا بر مبنای معاوضه و دادوستد کالا انجام می گرفت و تنها وسیله محاسبه و مبادله، پول شوروی (روبل) بود در حالی که پول رایج کشورهای عضو حتی در بین خودشان هم قابل تبدیل و استفاده نبود و هیچ شیوه یا وسیله دیگری برای تسویه حساب تجاری بین کشورهای منطقه وجود نداشت. کوششهای فراوانی از طرف شوروی به منظور تقویت همکاری بین اعضاء این سازمان و به منظور ایجاد نوعی اقتصاد هماهنگ و یکپارچه به عمل آمد ولی هیچیک از این کوششها به نتیجه نمی رسید چون اساس آن بر انحصارطلبی و اعمال زور از طرف شوروی قرار داشت.^۲

تسلط شوروی بر منابع سرشار انرژی منطقه، کشورهای عضو شورای اقتصادی مزبور را شدیداً به اقتصاد شوروی که از یک نظام قدرتمند تولیدی برخوردار بود وابسته می کرد. تولیدات شوروی معمولاً با نرخی کمتر از نرخ جهانی تهیه^۳ و همیشه کمتر از نرخ جهانی عرضه می شد. روند اقتصاد کشورهای اروپای شرقی همچون اقتصاد شوروی به گونه ای نبود که بر مبنای مقتضیات و موقعیت بازار داخلی یا خارجی در جریان باشد بلکه بر طبق ظرفیت و قدرت تولیدی شوروی و سیاست اقتصادی آن در جریان بود. از نظر شوروی تملک و احتکار منابع اقتصادی و بردن بیشترین سهم از منابع مزبور مهم تر از مرغوبیت کالا و عرضه آن به بازار و سعی در خلاقیت و نوآوری محسوب می شد.

بیشتر محصولات و تولیدات صنعتی کشورهای اروپای شرقی توسط شوروی خریداری می شد و به طور کلی تجارت خارجی این کشورها را شوروی در انحصار خود داشت. در واقع بیشتر دستگاههای صنعتی ممالک اروپای شرقی در خدمت شوروی و برای شوروی کار می کرد.

شوروی ابراز می داشتند. تجارت این کشورها در انحصار شوروی بود. شوروی تنها کشور تهیه کننده کالا برای اعمار خود و تنها خریدار کالاهای تولیدی آن ها محسوب شد، آنگونه که تا سال ۱۹۸۹ حدود ۴۰ تا ۸۰ درصد تجارت خارجی اروپای شرقی را تحت کنترل داشت. از نظر تهیه مواد خام و انرژی، تسلط و نفوذ شوروی از این هم شدیدتر بود، تنها با یک استثناء در مورد رومانی که تا اواسط دهه ۱۹۸۰ نیازی به وابستگی به شوروی نداشت و تا آغاز تحولات ۱۹۸۹ روابط بازرگانی خود را با کشورهای در حال توسعه محفوظ داشته بود. لهستان نیز پیش از شروع دهه ۱۹۸۰، روابط بازرگانی با غرب را آغاز کرد. از نقطه نظر اقتصادی تعهداتی که شوروی برای تأمین نیاز کشورهای اروپای شرقی می کرد، نفعی به بار نمی آورد. «تهیه انرژی برای این کشورها با قیمتی کمتر از نرخ جهانی صورت می گرفت که در مقابل خرید کالاهای صنعتی گران قیمت، دولت شوروی ناچار به پرداخت



سوسپید به این کشورها می شد. البته این کار به دلایل سیاسی مورد تأیید تحلیل گران اقتصادی شوروی قرار می گرفت.^۴

از نظر سیاسی کلیه تصمیمات به وسیله حزب کمونیست گرفته می شد که انحصار هرگونه فعالیت سیاسی و اقتصادی را از پیش برای خود مسلم و مشروع کرده بود. از نظر رهبران شوروی، اعمال این سیاست نه تنها باعث تشکیل دولتهائی به سبک شوروی در این منطقه می شد بلکه از جهات دیگر متضمن منافع بسیاری بود:

اولاً اتحاد شوروی با اعمال این سیاست می توانست نفوذ سیاسی خود را به رهبران کشورهای منطقه از طریق حزب کمونیست تحمیل کند. ثانیاً با اعمال سیاست امنیتی شدید و شناسائی افراد از نظر ایدئولوژی و گرایش های سیاسی، شوروی اطمینان حاصل می کرد که افراد وابسته انتخاب شده اند و قدرت همواره در دست آنان قرار خواهد داشت. ثالثاً این وابستگی اقتصادی، رهبران کشورهای منطقه را از هر حیث

روابط اقتصادی بین‌المللی:

توسعه و گسترش روابط اقتصادی ممالک اروپای شرقی با دول غربی نمونه بارزی از مبارزه در راه بازگشت به اروپا محسوب می‌شود. البته این روابط در سال ۱۹۸۰ تا حدودی رونق گرفت ولی از آن پس به علت تأخیر دولت‌های اروپای شرقی در پرداخت اقساط وام‌های دریافتی، کاهش میزان اعتبارات و کمک‌های مالی کشورهای اروپای غربی و افزایش بها، نفت سیر نزولی پیدا کرد. مجدداً در سال ۱۹۸۷ در روابط تجاری کشورهای اروپای شرقی با غرب بهبود حاصل شد به جز در مورد رومانی که برای پرداخت بدهی‌های ناشی از افزایش میزان واردات بر صادرات ناچار شده بود واردات خود از کشورهای غربی را متوقف سازد. تجارت غرب با کشورهای لهستان، آلمان شرقی، مجارستان و چک و اسلواکی به هنگام وقوع تحولات تقریباً در حال افزایش بود. کشورهای پیشرفته‌تر اروپای شرقی در حد متعارفی واردات خود از غرب را افزایش دادند. واردات مجارستان ۸/۴ درصد بیش از سال ۱۹۸۸ بود و در مورد آلمان شرقی تقریباً ۶/۷ درصد و لهستان ۴/۴ درصد. از لحاظ صادرات، مجارستان و آلمان شرقی به ترتیب ۷/۴ درصد و ۹/۵ درصد افزایش صادرات به غرب داشتند در حالی که این رقم در مورد لهستان فقط ۱/۹ درصد بود. چک و اسلواکی در این میان وضع نامشابهی را نشان می‌دهد، به این معنی که میزان صادرات آن خیلی بیشتر (۱۰/۸ درصد) از واردات آن بوده است (۱/۶ درصد). رومانی همچنان به سیاست تقلیل واردات خود از غرب ادامه می‌داد (۲/۶ درصد) اما برای اولین بار میزان صادرات خود به غرب را نیز تا ۳/۶ درصد کاهش داد.^۷

آن دسته از کشورهایی که روابط تجاری با غرب داشتند، آن را پس از انقلاب و تحولات اخیر گسترش دادند چنانکه در سال ۱۹۹۰ صادرات لهستان به غرب بیش از ۴۱ درصد افزایش یافت که در واقع ۱/۸ کل صادرات اروپای شرقی را شامل می‌شد. البته این افزایش به این معنی نیست که لهستان ذغال سنگ بیشتری به غرب صادر کرده است بلکه باید صادرات کالاهای صنعتی و ماشین‌آلات آن کشور را در نظر داشت که بزرگترین رقم صادراتی محسوب می‌گردد و ارزش پول آن در مقایسه با ذغال سنگ تقریباً دو برابر است. نیز چک و اسلواکی در سال ۱۹۹۰ افزایش مشابهی از نظر صادرات داشت. برخلاف لهستان که به علت بدهی‌های عظیم و وام‌های طویل‌مدت ناچار گردید واردات خود از غرب را محدود کند، چک و اسلواکی واردات خود از کشورهای غربی را به بیش از ۵۰ درصد افزایش داد. در پایان سال ۱۹۹۰ سهم کشورهای غربی از تجارت با چک و اسلواکی به بیش از ۴۰ درصد رسید. صادرات مجارستان به بیش از ۱۷ درصد و واردات آن به ۵/۶ درصد در نیمه اول سال ۱۹۹۰ بالغ گردید. در طول سه ماهه اول سال ۱۹۹۰ میزان صادرات آلمان شرقی به ۹/۵ درصد و واردات آن به ۶/۷ درصد افزایش یافت. رومانی، برخلاف گذشته، محدودیت‌های وارداتی خود را ملغی ساخت و آن را به میزان ۳۰ درصد افزایش داد. اما به طور کلی می‌توان گفت که وضع اقتصادی در سال ۱۹۹۰ برای بلوک غرب مصیبت‌بار بوده^۸ است چون میزان صادرات بین کشورها متعادل و رضایت‌بخش نبود بخصوص که میزان واردات کشورهای اروپای شرقی از کشورهای در حال توسعه افزایش یافته بود. بیشترین رقم واردات را نفت خام تشکیل می‌داد و علت آن قطع صادرات نفت از شوروی به این کشورها بود. مبادلات بازرگانی بین شوروی و کشورهای اروپای شرقی به علت بروز مشکلات داخلی و از هم‌پاشیدگی اقتصادی شوروی کاهش یافت و در سال ۱۹۹۱ به پایین‌ترین حد ممکن تنزل کرد. صادرات شوروی در شش ماهه اول سال ۱۹۹۱ به میزان ۴۵ درصد در مقایسه با شش ماهه اول سال ۱۹۹۰ کاهش یافت در حالی که واردات آن در مقایسه با شش ماهه اول سال ۱۹۹۰ حدود ۵۵ درصد پائین آمده بود.

شوروی هرگز از کشورهای تولیدکننده کیفیت خوب کار و رعایت استاندارد آنرا چنانکه در سطح جهانی و در بازارهای بین‌المللی مطرح است نمی‌خواست. شوروی از تسلط بر منابع اقتصادی کشورهای اروپای شرقی هدف سیاسی داشت و رهبران کرم‌لین به این وسیله می‌خواستند در صحنه سیاست بین‌المللی از آن بهره‌گیری نمایند. تأمین نیازهای اقتصادی شوروی توسط کشورهای اروپای شرقی البته باعث ایجاد کار برای طبقه کارگر در این کشورها می‌گردید، اما این سیاست عواقب شوم و ناخوش‌آیندی در پی داشت که اینک گریبانگیر مردم و دولت‌های این منطقه گردیده است: تغذیه بازارهای کشورهای اروپای شرقی توسط شوروی صنعت این کشورها را در سطح بسیار پائینی نگهداشت به گونه‌ای که محصولات و کالاهای صنعتی این کشورها قابل ارائه در بازارهای جهانی و رقابت با کالاهای خارجی نیستند. این مسئله تا بروز انقلابات اخیر و برقراری مبادلات بازرگانی با غرب چندان مورد توجه نبود و جنبه حیاتی نیز نداشت، اما اکنون که باب مذاکره با غرب و مبادله کالا به بازارهای جهانی مطرح گردیده عمق فاجعه نمایان می‌گردد.

«اوضاع سیاسی - اقتصادی منطقه پس از وقوع تحولات جدید»

بازگشت به اروپا:

تغییراتی که بر اثر انقلابات سال ۱۹۹۰ - ۱۹۸۹ در اروپای شرقی به وجود آمد شامل دو رشته مسائل مربوط به هم می‌گردد:

- ۱- از بین رفتن قدرت حاکمه و سیستم تک‌حزبی.
- ۲- برقراری سیستم انتخابات آزاد در تمام کشورهای اروپای شرقی.

مورد اول، عنصر اصلی یعنی احزاب کمونیست اروپای شرقی که کشورهای این منطقه را تحت نفوذ شوروی و وابسته به آن نگه می‌داشت از بین برد و مورد دوم کشورهای منطقه را قادر ساخت با جهان غرب روابط سیاسی - اقتصادی برقرار کنند و از موقعیتی که قریب چهل سال از آن محروم گردیده بودند استفاده نماید. دموکراسیهای جدید اروپای شرقی اینک هر چه بیشتر به سوی غرب متمایل می‌شوند و شاید این خواست خود ملت‌هاست که با تجربه تلخی که از سلطه طولانی و چندین ساله شوروی و سیستم اقتصاد سوسیالیستی آن دارند صلاح و منفعت خود را در طرد نظام قبلی و استفاده از سیستم اقتصادی - سیاسی غرب می‌بینند. روند این تحولات هرچند در تمام کشورهای اروپای شرقی یک شکل و یکنواخت نبوده اما در یک چیز مشترک است و آن اینکه تمام تحولاتی که موجب نابودی احزاب کمونیست گردید قیامی بود در برابر نظام موجود در این منطقه. مبارزه با دولتها وجه مشترک دیگری نیز داشت و آن میل به تشکیل دولتی به سبک اروپای غربی بود و لذا بیشترین فشاری که از جانب نیروهای انقلابی به هیئت حاکم و مردم وارد می‌شد برای به اصطلاح «اروپائی کردن» منطقه و بازگشت به اصل خود یعنی اروپا بود. با گسترش دامنه انقلاب، انقلابیون و آزادیخواهان که خود را در آستانه پیروزی می‌دیدند مصرانه خواستار انجام خواسته خود شدند - یعنی الحاق به سرزمینی که چهل سال قبل از آن منتزع گردیده بودند. در نتیجه دولتهائی که جایگزین نظام قبلی شدند از یک سیستم پارلمانی و چند حزبی تقریباً شبیه همان سیستمی که در کشورهای اروپای غربی متداول بود برخوردار گردیدند.

باید توجه داشت که این دولتها با تسویق و مساعدت رهبران کشورهای اروپای غربی و پشتیبانی احزاب سیاسی آن تشکیل شد. برقراری سیستم انتخابات آزاد مخصوصاً با توصیه و کمک احزاب سیاسی اروپا صورت گرفت. حزب محافظه کار انگلیس و احزاب دموکرات و جمهوریخواه آمریکا نیز در این ماجرا سهم بردند. این کمکها و نیز روی «اروپائی شدن» منطقه موجبات تشکیل سیستم پارلمانی چند حزبی و انتخابات آزاد و چند دوره‌ای را در این کشورها فراهم ساخت.^۹

فرانسه، اسپانیا و ایتالیا نیز هر یک وامهائی برای تقویت اقتصاد از هم باشیده شوروی در اختیار آن کشور قرار دادند.

نقش انجمن‌ها و مؤسسات بین‌المللی:

چنانکه قبلاً اشاره شد، کشورهای اروپای شرقی که از زیر سلطه شوروی و نظام کمونیستی رهائی یافتند بلادرنگ و بدون تردید خواستار پیوستن به اروپا و بهره‌مندی از نظام اقتصادی آن شدند. این کشورها از یک روند کلی برای رسیدن به این هدف پیروی می‌کردند، در عین حال عوامل و عناصر دیگری نیز مانند سازمانها و مؤسسات ملی و بین‌المللی در اروپای غربی وجود داشتند که با کمکها و راهنماییهای خود در تشویق این آرمان مؤثر بودند. از این مقوله می‌توان «شورای اروپا» را نام برد که در واقع نمایندهٔ دول اروپاست و در راه تحقق آرمانها و خواستهای قانونی-سیاسی ملت‌ها از قبیل دموکراسی پارلمانی، حقوق مدنی و حقوق بشر فعالیت می‌کند. «جامعه اروپا» سازمان دیگری است که در نتیجهٔ سعی و کوشش مستمر کشورهای اروپای غربی به وجود آمده و موفق شده تشکیلات وسیع و معتبر اقتصادی با شرکت نمایندگان کشورهای مختلف اروپائی که مشی سیاسی مشابهی دارند به وجود آورد.

اکنون این جوامع و مؤسسات به کشورهای از بند رستهٔ اروپای شرقی یاری می‌رسانند و از پیوستن آنها به جامعه اروپا استقبال می‌کنند. شورای اروپا در سال ۱۹۸۹ به کشورهای بلغارستان، مجارستان و لهستان و یوگسلاوی عنوان «میهمان» اطلاق کرد و وعدهٔ هر نوع کمک به این کشورها داد؛ در سال ۱۹۹۰ هیئت‌هایی برای نظارت بر انتخابات به چند کشور اروپای شرقی اعزام داشت و در اکتبر سال ۱۹۹۰ اولین کشور اروپای شرقی یعنی مجارستان را به طور رسمی به عضویت پذیرفت؛ در همان زمان نیز عضویت لهستان را به شرط برگزاری یک انتخابات آزاد در آن کشور مورد تصویب قرار داد. کشورهای اروپای شرقی به وضوح این نکته را دریافته‌اند که ورود آنها به شورای اروپا بدین معنی است که ارزشهای آن سازمان را پذیرفته‌اند و بدان معتقد و پای بند خواهند ماند. آنها اعلام کردند که با تقاضای عضویت در جامعه اروپا، گام نخستین را برای الحاق کامل به اروپا برداشته‌اند.

برخی دیگر از این سازمانها پیشنهادهایی دایر بر تشکیل اتحادیه‌هایی با شرکت کشورهای اروپای شرقی داده‌اند. از آن جمله جامعهٔ اروپا مذاکرات مقدماتی را در مورد برپائی انجمنی با شرکت کشورهای چک و اسلواکی و مجارستان آغاز نموده است. «ناتو»، هر چند امکان عضویت کشورهای اروپای شرقی در این سازمان را با بی‌میلی استقبال کرده، اما خواهان بحث و مذاکره در مورد گسترش دامنهٔ فعالیتها و نقش ناتو در سطح منطقه می‌باشد و در واقع بیشتر جنبهٔ سیاسی قضیه را در نظر گرفته است. لذا در همین رابطه است که دبیرکل سازمان مزبور به شدت سرگرم فعالیتهای سیاسی و کارهای تشکیلاتی در سراسر منطقه است.

شاید قدرتمندترین و مهم‌ترین این مؤسسات «سازمان همکاری اقتصادی اروپا» باشد که عملکرد آن تأثیر مستقیم و چشمگیری در تجدید ساختمان اقتصاد و بازار آزاد در اروپای شرقی داشته است. این سازمان از نظر ملل اروپای شرقی کاملاً شناخته شده است. در سال ۱۹۸۰ این سازمان برنامه‌های اقتصادی با مشارکت کشورهای رومانی، مجارستان و یوگسلاوی اجرا کرد و اینک به تمام کشورهای اروپای شرقی پیشنهاد وام و راهنماییهای لازم در زمینه‌های اقتصادی و برقراری روابط تجاری و بازرگانی نموده است. چون برنامه‌های این سازمان بسیار وسیع و شامل وام‌های کلان و طویل‌مدت می‌باشد لذا شرایط خاص و نسبتاً دشواری برای کشورهای وام‌گیرنده قائل گردیده و به همین دلیل دولت مجارستان به منظور جلب رضایت این سازمان و برای اینکه خود را واجد شرایط دریافت وام یک میلیارد دلاری نشان دهد در سال ۱۹۹۰ بودجه سال آتی خود را

اعتبارات و کمکهای مالی غرب:

افزایش مبادلات و تجارت خارجی با غرب همراه با دریافت انواع کمکهای مالی از این کشورها صورت می‌گرفت. در دسامبر سال ۱۹۹۰ به علت کمبود مواد غذایی، شوروی ۱۶۰۰۰ تن مواد غذایی از کشورهای غربی دریافت کرد.^۱ در سال ۱۹۹۰ جامعهٔ اروپا بیش از ۱/۳ میلیارد دلار جهت کمک به کشورهای اروپای شرقی در حساب ویژه‌ای منظور داشت. علاوه بر این، مبلغ ۱/۵ میلیارد دلار برای تثبیت پول رایج مجارستان و چک و اسلواکی، یک میلیارد دلار وام به مجارستان و وام‌های دیگری از طریق بانک اروپائی برای بازسازی و توسعه کشورهای لهستان و مجارستان پرداخت گردید. جامعه اروپا همچنین تصویب کرد که وامی به مبلغ یک میلیارد دلار ظرف پنج سال به یوگسلاوی پرداخت شود. در مجموع، ۲۴ کشور صنعتی غرب کمکهای مالی به مبلغ ۲۱ میلیارد دلار پرداخت کرده‌اند. علاوه بر این کمکها، سایر کشورهای اروپای غربی نیز جداگانه کمکهای دوجانبه‌ای در اختیار کشورهای اروپای شرقی گذاشته‌اند که البته بیشتر این کمکها به منظور توسعه روابط بازرگانی بین دو کشور بوده است.

آلمان غربی به عنوان قوی‌ترین قدرت اقتصادی اروپا در این مورد گوی سبقت را از دیگران برده است. آلمان غربی اقتصاد آلمان شرقی را کلاً جذب و در عین حال وامی به مبلغ ۳ میلیارد دلار به شوروی پرداخت کرده است. علاوه بر این، مبلغ ۸ میلیارد دلار نیز تحت عنوان هزینه خروج ۳۶۰،۰۰۰ سرباز شوروی از اروپای شرقی را تعهد کرده است. در دسامبر سال ۱۹۹۰ دولت آلمان وامی به مبلغ ۶۷ میلیون دلار به مجارستان داد و



همکاری در مورد حمل و نقل و حفاظت محیط زیست منعقد کردند و در فوریه سال ۱۹۹۱ رؤسای جمهور سه کشور مجارستان، چک و اسلواکی و لهستان ضمن ملاقاتی قرارداد همکاری در زمینه‌های مختلف به امضاء رساندند.

این اقدامات و حرکات سیاسی باعث خواهد شد که کشورهای اروپای شرقی هر چه بیشتر به غرب نزدیک و از کمکهای مالی و حمایت آن بهره‌مند گردند اما چنانکه مشهود است تمامی کشورهای منطقه همزمان و به طور یکسان نتوانسته‌اند از این موقعیت استفاده کنند. مثلاً رومانی و بلغارستان چندان پیشرفتی در این زمینه نداشته‌اند و هنوز به اصطلاح «در اطاق انتظار» به سر می‌برند. علت این امر، سوء سیاست دولتهای وقت و عدم موفقیت آنها در محو کامل آثار و بقایای رژیم گذشته می‌باشد که موجبات سوءظن و نگرانی دول غربی را فراهم ساخته است. در مقایسه با روند سریع پیشرفت سایر کشورهای منطقه، این دو کشور در راه تجدید ساختمان سیستم اقتصادی خود به کندی گام برداشته‌اند.

در تظاهرات گسترده‌ای که در ژوئن سال ۱۹۹۰ در بخارست برپا شد، دولت جدید رومانی از کارگران معدن برای سرکوب تظاهرکنندگان استفاده کرد و این تصمیم واپس‌گرایانه موجبات خشم و نارضایتی مردم و نگرانی دولتهای غربی که ناظر اوضاع سیاسی منطقه بودند فراهم ساخت. با همه این احوال، رومانی با داشتن منابع طبیعی سرشار می‌تواند زمینه خوبی برای سرمایه‌گذاری و فعالیتهای اقتصادی باشد هرچند رفتار واپس‌گرایانه دولت در موارد خاص و نیز فقدان یک اپوزیسیون سیاسی پارلمانی مسئله پذیرش رومانی در جامعه اروپا را به تعویق خواهد انداخت.^{۱۱}

با توجه به موارد فوق نباید چنین تصور کرد که کشورهای اروپای شرقی دوره انتقال را به سهولت خواهند گذراند. در این راه موانع و مشکلات فراوانی وجود دارد که شاید نتوانند به آسانی بر آنها غلبه کنند. رهبران جدید این کشورها که مردم را به قیام علیه رژیم‌های سابق برانگیخته بودند، اکنون با سپری شدن دوران کوتاه خوش‌پیروزی، ناگهان سنگینی بار مسئولیتهای بزرگی را که بر عهده دارند احساس می‌کنند.

رهبران جدید در عین حال که باید سیستمهای دموکراتیک و مورد قبول مردم تشکیل دهند، موظفند نظام اقتصادی سالم و مطمئنی را جایگزین نظام قبلی کنند که کار آسانی به نظر نمی‌رسد. مردم از یک طرف خواهان برقراری یک سیستم اقتصاد آزاد هستند و از طرف دیگر مایل نیستند با مشکل تورم و بیکاری مواجه شوند. این امر بخصوص در آلمان شرقی سابق به شکل حاد و محسوسی مشاهده می‌شود. دولتهای جدید علاوه بر رویارویی با مسائل و مشکلاتی که در روند انتقال نظام اقتصادی به وجود خواهد آمد، باید از افزایش نرخ تورم و بیکاری نیز حتی المقدور جلوگیری کنند. دولت لهستان تا اندازه‌ای توانسته است با این مشکل مبارزه کند و با یک چرخش سریع از سیستم اقتصادی متمرکز به سیستم آزاد نزدیک شود و جلوی تورم و بیکاری را تا حدودی بگیرد. از هم گسیختگی نظام اقتصادی شوروی کشورهای اروپای شرقی را با مخاطرات زیادی روبرو ساخته چنانکه اثرات آن در مورد معاملات نفت مشهود است. بحران عظیمی نیز که بر اثر تمایلات خودمختاری و استقلال طلبی جمهوریها در شوروی به وجود آمده مشکلات بزرگی در کشورهای اروپای شرقی به وجود خواهد آورد. برای مقابله با این مسائل، برخی از این کشورها چاره‌هایی اندیشیده‌اند: مثلاً چک و اسلواکی ۲۰۰،۰۰۰ تن نفت سفید از Tymen oblast سیبری خریداری کرد^{۱۲} و نیز اقدام به خرید گاز و نفت از کشورهای الجزایر و ایران نمود. دولت مجارستان در پائیز سال ۱۹۹۰ مبادرت به برقراری روابط سیاسی در سطح مبادله کانسول با جمهوری اوکراین کرد و لهستان قرارداد مشابهی با فدراسیون جدید شوروی و جمهوری اوکراین به امضاء رساند.

جداتی جمهوریهای بزرگ شوروی احتمالاً مصیبت‌های زیادی در کشورهای اروپای شرقی به بار خواهد آورد و به اقتصاد نوپای این ممالک

طوری تنظیم کرد که کمترین رقم کسر بودجه را داشته باشد. بلغارستان نیز که به علت خرابی وضع سیاسی، اقتصادی قادر به بازپرداخت اقساط وام‌های کلان و عقب افتاده خود نبود در فوریه سال ۱۹۹۱ نرخ بهره را سه درصد افزایش داد و به منظور جلب کمکهای مالی از این سازمان کنترل نرخها را نیز ملغی ساخت.

از آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که کشورهای اروپای شرقی چنانچه خواهان اتحاد با اروپا و توسعه اقتصادی و دستیابی به بازارهای جهانی باشند، چنان که کشورهای صنعتی غرب و سازمانهای وابسته به آن می‌خواهند، باید شرایطی از قبیل رفت و آمد آزاد بین کشورها، لغو روادید و گذرنامه و زمینه گسترش تورسم بین‌المللی را فراهم سازند. علاوه بر این، همکاری افراد و گروهها، متخصصان، مشاوران اقتصادی، بانکداران و حقوقدانان، رؤسای شرکتها و نمایندگیهای بازرگانی که در اتخاذ تصمیمات سهم مهمی دارند لازم و ضروری است. در این حال که فعالیتهای اقتصادی بین قاره‌ای به سرعت گسترش می‌یابد، سرمایه‌گذاری، مشارکت و همکاری متقابل شرکتهای صنعتی و تولیدی بیش از هر چیز جلب توجه می‌کند. تجار و سرمایه‌داران غرب بخصوص سرمایه‌داران اروپای غربی فرصتهای مناسبی در کشورهای اروپای شرقی و روسیه شوروی به دست آورده‌اند. خرید تنگسرام مجارستان توسط کمپانی جنرال الکتریک و خرید سهامی از اشکودای چک و اسلواکی بوسیله کارخانه فولکس واگن آلمان نمونه‌هایی از این اقدامات محسوب می‌شود. آمار نشان می‌دهد که حدود ۱۰،۰۰۰ قرارداد تجاری بین کشورهای غربی و اروپای شرقی و شوروی تا پایان سال ۱۹۹۰ به امضاء رسیده، هرچند بیش از نیمی از این قراردادها به علت وجود مشکلات داخلی کشورهای منطقه جنبه عملی به خود نگرفته است.^{۱۳} اقداماتی از سوی حکومت‌های جدید اروپای شرقی در مورد شروع و ادامه این فعالیتهای معمول گردیده‌بو قوانین جدیدی به منظور رفع مشکلات و عوامل بازدارنده وضع شده است. من باب مثال دولت رومانی اخیراً قوانینی وضع کرده که به موجب آن مالیات و سود بازرگانی کالاها و سرمایه‌های خارجی که وارد کشور می‌شود لغو و برای سرمایه‌گذارهای جدید بخشودگی مالیاتی و یا تخفیف‌های قابل ملاحظه‌ای در نظر گرفته شده است. در پایان سال ۱۹۹۰ دولت مجارستان نیز اقدامات مشابهی در این زمینه معمول داشت که بخشودگی سهم دولت از معاملات خارجی شرکتهای غیر دولتی یا شرکتهایی را که بیش از ده درصد وابسته به دولت نبودند می‌توان نام برد.

تأمین امنیت سیاسی - اقتصادی با استفاده از سیاست خارجی مناسب

اکنون دولت‌های جدید اروپای شرقی دریافته‌اند که با اتخاذ یک سیاست خارجی مناسب و منطقی می‌توانند امنیت سیاسی و اقتصادی منطقه را تأمین و روابط خود با غرب را بر مبنای میل و اراده مردم استوار سازند. البته توفیق در این راه مستلزم محو کامل آثار و سیاستهای کمونیستی است که در برخی از این کشورها هنوز یکسره از میان نرفته و حزب کمونیست طرفدارانی دارد که نمونه آن را در دو کشور بلغارستان و رومانی مشاهده می‌کنیم. در انتخابات این دو کشور افرادی که وابسته به رژیم سابق و عضو حزب کمونیست بودند انتخاب شدند اما در بقیه کشورهای اروپای شرقی رهبران جدید با اتخاذ سیاست معقول و منطقی به پیشرفتهایی نائل آمده‌اند. چک و اسلواکی، مجارستان و لهستان مذاکراتی را به منظور اخراج نیروهای شوروی از کشورهایشان آغاز کردند؛ مجارستان مجدانه خواستار رفرم و تغییراتی در پیمان ورشو گردید؛ در جریان حمله نظامی عراق به کویت تمام کشورهای اروپای شرقی به تبعیت از سازمان ملل متحد در تحریم اقتصادی عراق شرکت جستند؛ مجارستان و چک و اسلواکی همراه با ایتالیا، اتریش و یوگسلاوی و بعداً لهستان طی کنفرانسی یک قرارداد

اروپای شرقی چاره‌ای جز توسل به غرب ندارند.

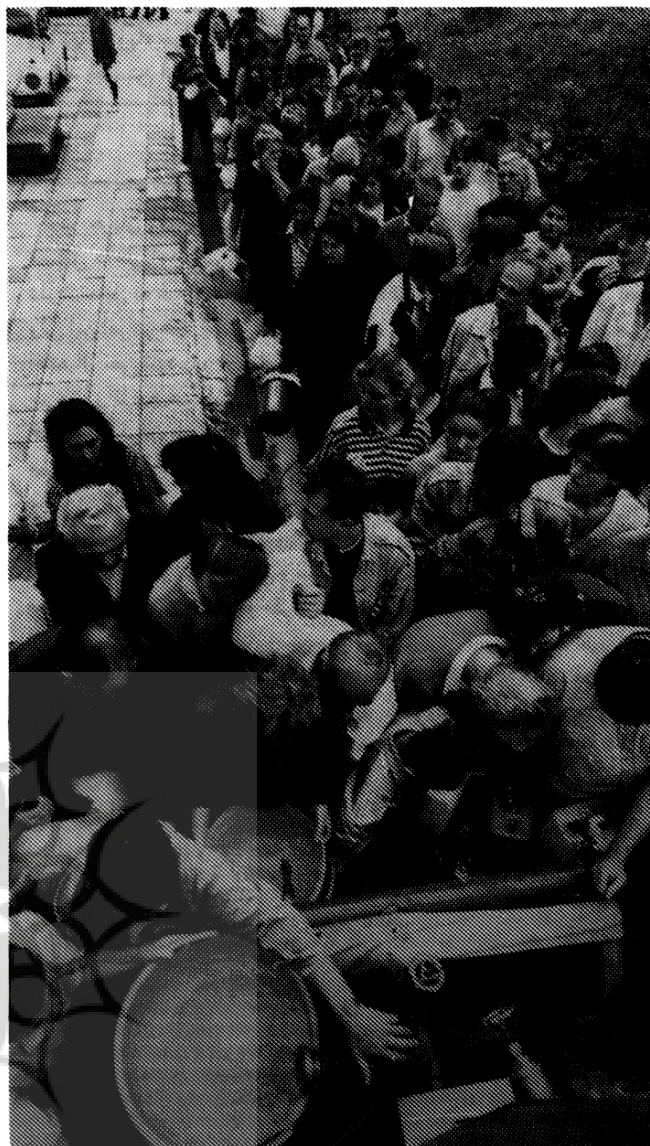
از نقطه نظر سیاسی، پیمان ورشو اهمیت سیاسی خود را از دست داده است. با نطق میخائیل گورباچف در سال ۱۹۹۱ که رسماً اعلام کرد نیروهای شوروی دیگر در منطقه حضور نخواهند داشت، عملاً موجودیت آن متزلزل شد.^{۱۴} کشورهای اروپای مرکزی که خط دفاعی به اصطلاح «مثلث آهنین» را در مقابل حمله احتمالی غرب تشکیل داده بودند، تهدید کردند که با ایجاد تغییرات و دگرگونی‌هایی آن را عقیم و خنثی خواهند نمود. از همه اینها گذشته، مردم اروپای شرقی در طول روابط خود با شوروی به کرات شاهد اوضاع ناهنجار و اسفناکی بوده‌اند و به خوبی می‌دانند که در آینده نیز هرگاه رژیم‌های ظالم و مستبدی در بعضی جمهوری‌های بزرگ شوروی به قدرت برسند استقلال و آزادی آنها به مخاطره خواهد افتاد. لذا تردیدی برای اتحاد با غرب به خود راه نمی‌دهند. در عین حال و علیرغم میل شدید این کشورها به اتحاد با غرب عوامل بازدارنده و مشکلات عدیده‌ای وجود دارد که باعث کندی روند این تحول خواهد شد:

● هزینه‌ها: تبدیل نظام اقتصادی متمرکز به نوع سرمایه‌داری و بازار آزاد مستلزم صرف هزینه‌های گزافی است که به تنهایی از عهده این کشورها خارج است. کالاهای و تولیدات صنعتی این کشورها برای اینکه قابل عرضه و رقابت در بازارهای جهانی باشد باید از کیفیت و استاندارد خاصی برخوردار شود که خود سرمایه‌گذارهای کلان و وسیعی را ایجاب می‌کند. اقتصاد این کشورها که زیر فشار وام‌های کلان گذشته از پای درآمده اینک برای ادامه حیات نیاز بیشتری به وام و اعتبارات مالی دارد.

در این میان برخی از کشورها وضع نسبتاً بهتری دارند بدین معنی که از فروش کالاهای و محصولات که احتمالاً در ذخیره دارند می‌توانند بخشی از هزینه‌ها را تأمین کنند. چنانکه لهستان در سال ۱۹۹۰ مبلغی در حدود ۴/۷ میلیارد دلار از این طریق به دست آورد. اما بقیه کشورها بخصوص آنها که فاقد منابع طبیعی هستند از این راه چیزی به دست نخواهند آورد. از این گذشته تمام این کشورها ناگزیرند قسمت اعظم بودجه خود را صرف بازسازی کشور نمایند. کمیابی کالاهای مورد نیاز،^{۱۵} افزایش نرخها بخصوص نرخ کالاهای وارداتی، اجاره مسکن، غذا، مواد سوختی و غیره وضع فوق العاده‌ای به وجود آورده است و در تمام کشورهای اروپای شرقی دولت‌ها خود نرخ کالاهای و اجناس مورد نیاز را افزایش می‌دهند. نرخ شناور متداول گردیده و تجار و فروشندگان در تعیین نرخها و افزایش آن کاملاً آزادند. فقط معدودی از کالاهای که دولت در مورد آنها سوبسید می‌پردازد از این قاعده مستثنی است ولی روی هم رفته می‌توان گفت که اغلب این کشورها اقتصاد بیمار و وضع نامطلوبی دارند و نرخ تورم در آنها هر دم افزایش می‌یابد و مشکلات دولت را چند برابر می‌سازد.

در این میان طبقه‌ای که بیش از همه از این وضع نابسامان و هرج و مرج اقتصادی آسیب می‌بیند طبقه کارمند و کارگر حقوق‌بگیر و کم درآمد است. این طبقه در گذشته لاقلاً می‌توانست کالاهای ارزان، هرچند نامرغوب خریداری کند. اما اینک همان کالاهای را مجبور است با قیمت‌های گزاف و سرسام‌آور بخرد. فروشندگان معمولاً از این وضع سوء استفاده می‌کنند و هرگاه دولت به اقتضای موقعیت ناچار نرخها را افزایش می‌دهد دست به احتکار می‌زنند و هنگامی که قانون به مرحله اجراء گذارده می‌شود همان کالاهای را با نرخ جدید به بازار عرضه می‌کنند.^{۱۶} مردم که از قدرت خرید کمی برخوردارند در مقابل این ضربات ناتوان می‌مانند. گاه دولت ناچار به پرداخت سوبسید به برخی از کالاهای می‌شود که این خود نیز عواقب خوبی برای مسئولین و مقامات دولتی به بار نخواهد آورد؛ همان سیاست غلطی که زمامداران سلف آنها بدان متوسل می‌شدند و عواقب نامطلوب آن را نیز می‌دیدند.

با توجه به نیاز شدید این کشورها به کمک‌های خارجی و اخذ وام از بانکها



زیان خواهد رساند. مهاجرت احتمالی شهروندان شوروی از طریق اروپای شرقی به غرب مسئله دیگری است که موجبات نگرانی دول جدید اروپای شرقی را فراهم ساخته. در همین رابطه است که دولت‌های لهستان و چک و اسلواکی اقداماتی جهت ایجاد شرایط پذیرش پناهندگان و کمک به اعزام آنها به عمل آورده‌اند. احتمال می‌رود تعداد زیادی از این مهاجرین نتوانند به راه خود ادامه دهند و به اروپای غربی یا دیگر نقاط برسند و ناچار در همین کشورها باقی بمانند. با توجه به مهاجرت تعداد کثیری از مردم کشورهای جنوب اروپای شرقی به سوی شمال، بحران شدید اقتصادی، افزایش نرخها، کمبود مواد غذایی، مشکل مسکن، خدمات و غیره نیز به مشکلات قبلی اضافه خواهد شد.

علاوه بر این، بحران خلیج فارس و افزایش بهاء نفت فقط در سال ۱۹۹۰ مبلغ ۳/۵ میلیارد دلار خسارت برای کشورهای اروپای شرقی به بار آورد.^{۱۷} کاهش تولید نفت شوروی بر اثر بروز ناآرامی‌ها و در نتیجه کاهش میزان صادرات نفت به اروپای شرقی (۳۰ درصد)، دولت‌های این منطقه را متوجه سایر کشورهای نفت خیز کرد. در سال ۱۹۹۱ عربستان سعودی قسمت اعظم نفت مورد نیاز رومانی را تأمین کرد. شوروی واردات خود از اروپای شرقی را کاهش داد و اروپای شرقی نیز کالاهای کمتری به شوروی صادر نمود. شورای همکاری متقابل اقتصادی کاملاً از پا افتاده و اقتصاد لرزان شوروی دیگر قادر به تغذیه بازار اروپای شرقی نیست، لذا کشورهای

«جامعه اروپا» خواهد افزود و مسلماً جریان رفت و آمد بین کشورها و در نتیجه پیوستن اروپای شرقی به غرب را به تأخیر خواهد انداخت.

مشکلات داخلی و مسائل میهنی:

در جریان رفرم اقتصادی و نیز پیوستن به غرب، شاید بتوان گفت که مسائل داخلی و میهنی بیش از مسائل بین‌المللی در این منطقه اهمیت دارد. تمایل به غرب هرچند منعکس‌کننده توافق کلی و رأی عمومی است، ولی این امر در همه کشورهای یکسان نبوده و از جانب همه مردم به یک میزان استقبال نمی‌شود. در اروپای مرکزی در مورد اینکه رفرم اقتصادی با چه سرعت و تا چه حد باید پیش برود بحث و گفتگو در جریان است. و نیز خصوصی کردن یا ملی کردن اموال و دارائینها بیش از همه مسائل بحث و مشاجره برپا کرده و مخصوصاً در مورد فروش اموال دولتی به سرمایه‌داران خارجی جنجال بیشتری به راه افتاده است. در مجارستان مصادره و فروش اموال دولتی، هتل‌ها و روزنامه‌ها به شبکه‌های غربی با نازلترین قیمت و بدون آگهی و مشورت با صاحب‌نظران و دست‌اندرکاران محلی باعث وضع قوانین و مقررات جدید و تأسیس آژانسهای مخصوص و انتخاب نمایندگان برای بازرسی و پیگیری فروش اموال دولت گردیده.^{۱۸} یکی از اتهاماتی که «تی مینسکی» Tyminsky کاندیدی ریاست جمهوری به دولت «مازویکی» نخست‌وزیر آن کشور وارد نمود این بود که نخست‌وزیر اموال دولت و مؤسسات صنعتی را به قیمت خیلی ارزان به خارجیان فروخته است، گرچه تی مینسکی نتوانست این اتهام را کاملاً به ثبوت برساند چون در واقع مقدار کمی از اموال دولت به فروش رسیده بود. مع الوصف این موضوع باعث پیروزی تی مینسکی به عنوان فردوم در دور اول انتخابات و شکست نخست‌وزیر گردید و بعداً هم در پیروزی تی مینسکی به ریاست جمهوری مؤثر افتاد.



و منابع بین‌المللی و با در نظر گرفتن مقدار کمکهای دریافتی، کشورهای مزبور باز هم برای اجراء برنامه‌های اقتصادی و بازسازی باید از بانکهای بین‌المللی و سایر منابع غربی وامهانی دریافت کنند. بانک اروپا که برای توسعه و بازسازی و اینگونه موارد کمکهای ارائه می‌کند، توانسته است فقط مبلغ ۱۲ میلیارد دلار به این کشورها اختصاص دهد. کشورهای مؤسس این بانک نیز از تأیید و تصویب قراردادهای بانک مزبور خودداری یا به سردی از آن استقبال می‌کنند. آمریکا نیز که بزرگترین قدرت اقتصادی غرب محسوب می‌شود فقط ۴۰۰ میلیون دلار در سالهای ۱۹۹۱-۱۹۹۰ برای این کشورها تعهد کرده است.

انتقادات زیادی از این نحوه برخورد دول غربی با مسائل و مشکلات کشورهای اروپای شرقی شده است. تنها در سال ۱۹۹۱ تفاوت کمکهای مالی غرب با نیاز کشورهای اروپای شرقی هفت میلیارد دلار برآورد شده و حتی امکان دارد که علاقه غرب در رابطه با کمک به کشورهای مزبور بر اثر بحران خلیج فارس نقصان پذیرد.

● بحران اقتصادی در غرب: عامل دیگری که در این مقطع زمانی ممکن است موجب کاهش کمکهای مالی به کشورهای اروپای شرقی گردد، رکود اقتصادی است که اغلب کشورهای غربی با آن دست به گریبان هستند. آلمان که از نظر اقتصادی قدرتمندترین کشور اروپای غربی محسوب می‌شود، فعلاً نیروی خود را صرف جذب و بازسازی آلمان شرقی و نجات اقتصاد ورشکسته شوروی کرده است.^{۱۷} طبق گزارش بانک بین‌المللی تنها در ۹ ماه اول سال ۱۹۹۰ میزان کمکهای غرب به اروپای شرقی ۷ درصد کاهش یافته و ضمناً بیشترین کمک دولتهای غربی متوجه شوروی بوده است. به خاطر داریم که همواره دولت شوروی بوده است که به علت داشتن منابع طبیعی فراوان، اقتصاد نسبتاً قوی و قدرت سیاسی، مورد توجه غرب بوده و اکنون نیز به همان دلیل و از همه مهم‌تر به خاطر سرزمین وسیع و جمعیت زیاد و بازار عظیم در آینده توجه غرب را به خود معطوف خواهد داشت. در گذشته، کشورهای غربی با بعضی از کشورهای اروپای شرقی فقط به منظور تعقیب هدفهای سیاسی رابطه بازرگانی برقرار می‌کردند تا نفوذ و سلطه شوروی را در این منطقه از میان بردارند. با این حال غرب مایل نیست و نمی‌خواهد کشورهای اروپای شرقی چه آنها که پاره پاره شده‌اند و چه آنها که دچار تجزیه و دگرگونی نشده‌اند، در منجلاب فقر و ورشکستگی سقوط کنند. در عین حال انجام کامل وعده‌ها و کمکهای مالی غرب تا حدودی در گرو وضع موجود و رهائی از رکود اقتصادی می‌باشد که اغلب کشورهای اروپائی و قاره آمریکا را گرفتار کرده است.

● عضویت در جامعه اروپا: مؤسسات و سازمانهایی که در اروپا فعالیت دارند سرگرم بحث و مذاکره در مورد تقسیم مسئولیتها و تعهدات بازسازی و ساختمان اروپای جدید هستند. شورای اروپا در فکر تهیه لایحه قانونی برای تعیین ابعاد حقوق مدنی و سیاسی است که اعضاء کنفرانس امنیت و همکاری اروپا (CSCE) نیز در فکر تدارک آن می‌باشد.^{۱۸} شورای اروپا معیارهای ثابت و مشخصی برای عضویت کشورهای اروپای شرقی در این شورا وضع نموده است. تا سال ۱۹۹۱ فقط کشورهای مجارستان و چک و اسلواکی به عنوان عضو رسمی در این شورا پذیرفته شده‌اند.

«جامعه اروپا» هنوز جوابی به درخواست سایر کشورهای اروپای شرقی دایر بر عضویت در این سازمان نداده است. تحولات سال ۱۹۹۲ تأثیر عمیقی بر این سازمان گذاشته و نیز جدالهای سیاسی مهمی در رابطه با نرخ محصولات کشاورزی در جریان است. علاوه بر این جذب غیر مستقیم آلمان شرقی تازه شروع شده که بار سنگینی مخصوصاً بر دوش آلمان غربی خواهد گذاشت. لذا امکان ورود سریع کشورهای اروپای شرقی به این سازمان بسیار کم به نظر می‌رسد. از آن گذشته، سیل عظیم مهاجرت شهروندان اروپای شرقی و شوروی که به علت فروپاشی نظام سیاسی و اقتصادی تقریباً شروع خواهد شد، به بریشانی خاطر و مشغله فکری اعضاء

نشان داد که رئیس جمهور جدید، «تی مینسکی»، بیشترین آراء را از مناطق روستایی به دست آورده است.

در واقع می توان گفت که بدبینی و شکاف عمیقی بین روستائیان و مردم شهرنشین وجود دارد که اثرات آن در فعالیت های سیاسی و اجتماعی منعکس می شود. مثلاً نتایج انتخابات در دو کشور رومانی و بلغارستان نشان داد که احزاب جدید (جانشین احزاب قبلی) یعنی جبهه نجات ملی و حزب سوسیالیست بلغارستان بیشترین آراء خود را از مناطق روستایی به دست آورده اند. این مسئله تا اندازه ای سوءظن روستائیان به شهر و شهرنشین ها، طبقه روشنفکر، سبک زندگی شهری و قدرت سیاسی آن منعکس می سازد. از نظر اکثریت مردم، این وضع بیانگر مخالفت روستائیان با اعمال و اقدامات رفرمیست های شهری است، و این خود از احساسات قشر جدید به قدرت رسیده ای نشأت می گیرد که تأثیر مستقیم سیاست را بر جامعه و زندگی روزمره خود کاملاً احساس می کنند.

● زیرنویس ها:

1. Ronald H. Linden, «Bear and Foxes»: The International Relations of the East European States (Boulder, Co: East European Quarterly, 1979). Sarah M. Terry. Soviet Policy in Eastern Europe (New Haven, CT: Yale University Press 1984).
2. Michael Marrese and Janous. «Soviet subsidization of trade with Europe»: A Soviet Perspective (Berkeley, CA. University of California. Institute of International Studies 1983).
3. Ronald H. Linden. East European Quarterly 1984. pp: 53-176.
4. William Y. Wallace and Roger A. Clarke. Comecon. «Trade and the West» (London. Frances Printer 1986). Zbigniew Fallenbuchl, «The Council for Mutual Economic Assistance (CMEA) and Eastern Europe» International Journal. Vol XL 111 No. 1 (Winter 1987) pp: 106-126.
5. Laura D' Andrea Tyson, «The Debt Crisis and Adjustment Responses in Eastern Europe: A Comparative Perspective». International Organization. Vol 40, No 2 (Spring 1986).
6. Report on East Europe. Vol 1. No 1 (January 5. 1990) «A year of upheaval 1989» and Vol 1. No 28 (July 13, 1990) «Toward Democracy in Eastern Europe.»
7. Plan Econ Report No. 30- 31-37-38 -39 (1991) and No. 51. 52 (Jan 10. 1992) pp2-7.
8. COCOM. (December 1990). Multilateral Coordinating Committee.
9. Associated Press. November, 1990.
10. Marvin Jackson. «The International Economic Situation and Eastern Europe». Report on Eastern Europe, Vol, 1, No; 52. (Dec. 28. 1990).
11. Almond. «Romania since the Revolution». Government and Opposition. Vol. 25. No; 4. (1990) pp: 484-496.
12. Financial Times, Dec 19. 1990.
13. Financial Times, September, 9. 1991.
14. Reuter. February 25. 1991.
15. Marvin Jackson «The Economic Situation in Eastern Europe 1990. «Report on Eastern Europe. Vol 2. No.1. (January 4. 1991) p; 55.
16. Marvin Jackson Report on Eastern Europe. Vol 2. No 1, Jan. 4. 1991. p; 55-56.
17. Associated Press. February 14. 1991.
18. NATO Review. No 6. (December 1990) pp. 26-31.
19. Financial Times. Sept 20, 1990. Los Angeles Times, May 19. 1990.
20. New York Times. Feb. 1991.

بحث های تند و شدیدی نیز در مورد اجرای سریع برنامه های اقتصادی دولت و مخارج گزاف آن در محافل سیاسی و اقتصادی در گرفت. در باره ای کشورها مانند لهستان گرچه اقدامات دولت در موارد خاص مثبت و مؤثر بوده است مثلاً تثبیت ارزش پول، بر شدن انبارها از کالاها و کاهش نرخ تورم، ولی در عوض مسائلی از قبیل عدم تناسب حقوق و درآمدها با نرخ اجناس و کالاهای ضروری زمینه مناسبی برای انتقاد از سیاست دولت و رفرم اقتصادی آن فراهم ساخته است. شکست نخست وزیر در دور اول انتخابات ریاست جمهوری در نوامبر ۱۹۹۰ بوسیله سیاستمدار گمنامی به اسم تی مینسکی زمینه هرگونه حمایت و پشتیبانی از کشورهای اروپای شرقی را که بر اثر تحولات اخیر و رفرم اقتصادی به زانو درآمده اند به خطر می اندازد.

در مجارستان، با وجود جریان طولانی و رفرم اقتصادی و برگزاری انتخابات آزاد در بهار سال ۱۹۹۰، به علت اعتصاب رانندگان تاکسی و کامیونداران که جاده ها را در سرتاسر مملکت بستند، دولت نتوانست نرخ بنزین را افزایش دهد و در نتیجه پس از دو ماه وزیر اقتصاد و دارائی مجارستان از مقام خود استعفا دادند.^{۲۰}

در رومانی جبهه رهائی بخش ملی که جانشین دولت نیکولای چائوشسکو شد، با وعده های زیاد در مورد ایجاد تغییراتی در سیاست اقتصادی توانست پیروزی چشمگیری به دست آورد ولی چند ماه بعد به علت بروز اعتصابات و تهدید به ادامه آن نخست وزیر رومانی «بطر رومان» ناچار شد موضوع افزایش نرخها را که قرار بود در مورد مواد غذایی نیز اعمال گردد ملغی سازد، هرچند دو دولت رومانی و بلغارستان بالاخره موفق شدند مجدداً نرخها را افزایش دهند. در بلغارستان نخست وزیر جدید که از جناح مخالف برگزیده شده بود، این کار را عملی ساخت و در رومانی نخست وزیر وقت حزب حاکم را مأمور اجراء آن نمود. اما به طور کلی در هر دو کشور مزبور به جز افزایش نرخها سایر موارد مهم و کلیدی رفرم اقتصادی معوق ماند.

هرچند نتیجه گیری قاطع و صریح به طور کلی نیاز به دلایل و شواهد بیشتری دارد، مع الوصف می توان گفت که موارد فوق الذکر گویای این واقعیت است که حزب کمونیست و ایده آلهای کمونیستی هنوز در این کشورها طرفدارانی دارد که چنانچه برنامه های رفرم اقتصادی با شکست مواجه گردد، تقویت خواهند شد.

امتیازات قومی و نژادی:

یکی دیگر از عوامل بازدارنده اتحاد دو بخش اروپای شرقی و غربی و عدم موفقیت سریع رفرم اقتصادی در برخی از کشورهای اروپای شرقی، مسئله اختلافات قومی و نژادی است. گسترش دامنه مشارکت سیاسی در سراسر اروپای شرقی و امکان دخالت بیشتر مردم در امور جامعه و سرنوشت خود موجب شده است که در بیشتر کشورهای منطقه ناگهان مسائلی از قبیل امتیازات قومی و نژادی و کوشش برای استیفای حقوق به اصطلاح از دست رفته مطرح گردد. این مسئله در اتحاد شوروی سابق و یوگسلاوی اینک به صورت اسفناکی ادامه دارد و ناآرامی های منطقه ای و احساسات جدائی طلبی در چک و اسلواکی بیشتر به چشم می خورد. در برخی دیگر از کشورها که مسئله امتیاز طلبی نژادی مطرح نیست موارد دیگری وجود دارد که هر چند به شدت موارد فوق نمی باشد اما به هر حال مشکلات زیادی در راه رفرم اقتصادی و بازسازی جامعه ایجاد خواهد کرد. از آن جمله، شوراها و انجمن های محلی درخواست های ویژه ای دایر بر استفاده از منابع ملی و سرمایه گذاری در امور اقتصادی و مواردی از این قبیل از دولت دارند. در لهستان، کشاورزان اولین طبقه ای بودند که نارضانی و مخالفت خود را از دولت ابراز داشتند و نتایج انتخابات آن کشور